

تحلیلی بر نظریه ارزش و توزیع در اقتصادنا

محمد هادی زاهدی وفا*

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۹/۲۳

علی باقری**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۹/۲۴

چکیده

ماهیت ارزش و چگونگی پیدایش آن و روند شکل‌گیری توزیع سهم‌های درآمدی و ارتباط این دو با یکدیگر، عرصه چالش‌ها میان دیدگاه‌های مختلف اقتصادی از دیر زمان بوده است. تلاش در بازیابی و تجزیه و تحلیل این دیدگاه‌ها زمینه مناسبی برای رشد و ارائه نظریات اقتصادی فراهم می‌سازد و با توجه به اینکه این عرصه، تعامل میان ارزش‌ها و نگرش‌ها را به خوبی نمایان می‌سازد، امکان ارائه دیدگاه‌های اقتصادی اسلام و راهبردهای آنرا فراهم می‌نماید. این نوشتار تلاشی برای بررسی این موضوع بسیار شنیده و کم فهمیده می‌باشد. در بخش اول، نظریه ارزش را از دیدگاه آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، کارل مارکس و ویلیام استنلی جونز بررسی نموده و سپس دیدگاه آیت‌اله صدر(ره) را بیان می‌نماییم. در بخش دوم نظریه توزیع را از دیدگاه آنان بررسی می‌کنیم و به عنوان نتیجه در بخش سوم وجود ناسازگاری را در دیدگاه آیت‌اله صدر(ره) تبیین می‌نماییم. در نهایت در بخش چهارم رهیافتی برای ایجاد سازگاری تبیین می‌گردد.

واژگان کلیدی

ریا، ارزش مبادله‌ای، ارزش مصرفی، بهره، ریسک

zahedi@isu.ac.ir

* استادیار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشگاه امام صادق(ع)

** دانشجوی دکتری علوم اقتصادی، دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشگاه امام صادق(ع) (نویسنده مسئول)
abaqeri92@iauctb.ac.ir

مقدمه

هرچند دیدگاه‌های گوناگونی در زمینه تعاریف، اصول و مبانی مکتب و نظام اقتصادی مطرح شده است، اما در این مقاله تنها به دیدگاه شهید سعید آیت‌اله محمدباقر صدر(ره) در مورد مکتب اقتصادی می‌پردازیم و سازگاری آنرا مورد نقد قرار می‌دهیم. مطالعه ادبیات اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد تحریر کتاب مهم «اقتصادنا» توسط آیت‌اله محمدباقر صدر(ره) در دهه ششم قرن بیستم، نقطه عطفی در رشد تحقیقات اقتصاد اسلامی به شمار می‌آید.

اولین کتاب‌ها در این زمینه در دهه چهارم قرن بیستم تحت عنوان «الاقتصاد الاسلامی» و «النظام الاقتصادي الاسلامی» به ترتیب توسط سید مناظر احسن جیلانی و محمد حفیظ الرحمن به زبان اردو تألیف شد و اندیشه اقتصاد اسلامی توسط ابوالاعلی‌المودودی در شبه قاره هند، حسن البنا و سید قطب در مصر به سرعت منتشر گردید. در دهه پنجم کتاب «الاسلام و نظریه الفائده» توسط انور اقبال قریشی که اقتصاددان دانشگاهی بود به رشته تحریر درآمد و در مجامع دانشگاهی مورد توجه قرار گرفت. ویژگی مهم تألیفات این دوران آن است که اغلب شامل نقد مکاتب اقتصادی سرمایه‌داری و مارکسیسم بوده و به بیان دیدگاه اسلام در زمینه زکات، توزیع ثروت، تولید، مصرف، کار، عدالت و امثال آن پرداخته‌اند اما نتوانسته‌اند اصولی را ارائه دهند که بتواند در همه این موضوعات جریان داشته و وحدت بخش آن‌ها باشد. در دهه ششم آیت‌اله محمدباقر صدر(ره) توانست اصولی را ارائه دهد که در موضوعات مختلف اقتصادی مشترک بوده و هماهنگ با احکام فقهی اسلام باشد. وی از روشی بدیع برای ارائه این اصول بهره جست و توانست اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب مطرح نماید.

در دهه‌های پایانی قرن بیستم مباحث اقتصاد اسلامی گسترش فراوانی یافت و مجامع دانشگاهی در این زمینه فعال شدند و سمینارهای منطقه‌ای و بین‌المللی تشکیل گردید. اولین سمینار بین‌المللی در مکه در سال ۱۹۷۶ میلادی به ریاست دکتر محمد عمر الزبیر، رئیس دانشگاه ملک عبدالعزیز تشکیل شد. در این سمینار بیش از چهار صد

دانشمند مسلمان به موضوع اقتصاد اسلامی پرداختند. هم اکنون اقتصاد اسلامی به عنوان یک مکتب اقتصادی در دانشگاه‌های بسیاری مورد تحقیق و پژوهش قرار دارد، اما هنوز هم کتاب «اقتصادنا» به عنوان تلاشی برای ارائه یک مجموعه منسجم در ادبیات اقتصاد اسلامی می‌درخشد.

مباحث مطرح شده در کتاب اقتصادنا از نقد اندیشمندان مصون نمانده است؛ برخی اعتبار یافته‌های آنرا نپذیرفته و نیازی به ارائه مکتب اقتصادی در اسلام نمی‌دانند و معتقد هستند فقه معاملات و حقوق اقتصادی اسلام که از کتاب و سنت استنباط می‌شود، به اضافه مصلحت‌هایی که «مجمع تشخیص مصلحت» تشخیص می‌دهد، جهت پیشبرد وضع اقتصادی کشور کافی است (حائری، ۱۳۸۱، ص ۸). برخی افراد دیگر نسبت به مباحث مطرح شده همانند روش استخراج اصول مکتب، مالکیت و منطقه‌الفراغ نقدهایی مطرح نموده‌اند که ارتباط زیادی با مباحث این مقاله ندارد.

نقدهایی که ارتباط بیشتری با مباحث این مقاله دارد مقالاتی است که به تحلیل نقش ریسک در سهم‌بری تولید از دیدگاه شهید صدر(ره) پرداخته‌اند، اما هیچکدام به طور سیستماتیک و نظام‌وار به تحلیل دیدگاه شهید صدر(ره) در زمینه ارزش و توزیع نپرداخته‌اند. حسین زاده بحرینی با ارائه شواهدی از فتاوی فقهاء، احکام حقوقی مورد استفاده شهید صدر(ره) برای استخراج اصول مکتب اقتصادی را زیر سوال برده است؛ به طور مثال ایشان ادعا می‌کنند که عدم جواز استیجار برای حیات مباحات نظریه‌ای کاملاً مردود است و عبارت صریحی از فقهاء درباره آن در دسترس نمی‌باشد. سپس با رد این حکم حقوقی به دنبال آن می‌باشند که نشان دهند جواز استیجار برای حیات مباحات با اصول مکتب شهید صدر(ص) ناسازگار بوده و نقضی بر اندیشه مکتبی او می‌باشد (حسین زاده بحرینی، ۱۳۷۵، صص ۱۹۳-۱۹۴).

مصباحی مقدم معتقد است شهید صدر(ره) به دلیل عدم تفکیک انواع ریسک آنرا به طور مطلق فاقد ارزش دانسته است در حالی که آنچه در اسلام مردود است ریسک غیر مولد همانند قمار، شرکت ابدان و امثال آن می‌باشد، اما ریسک مفید اقتصادی مورد تایید اسلام می‌باشد و تلاش می‌کنند از آیات و روایات برای آن استدلال نمایند (مصباحی مقدم و صفری، ۱۳۸۸، ص ۳۶).

تمایز پژوهش حاضر با سایر مقالات در چند جهت می‌باشد؛ اولاً سازگاری نظریه ارزش و نظریه توزیع را در کلیت مکتب اقتصادی شهید صدر(ره) مورد نقد قرار داده و ارتباط آنرا با برخی مکاتب اقتصادی توضیح داده است. ثانیاً اصلی را با استفاده از منابع روایی ارائه داده است که گستره آن می‌تواند تمام عرصه اقتصاد را شامل شود و هماهنگی نظریه ارزش و توزیع را فراهم نماید. ثالثاً نقش تحمل مخاطرات در سهم‌بری از محصول را با ادله دیگری مطرح نموده است. همچنین تفسیر جدیدی از ماهیت ربا را با استفاده از اصل مطرح شده ارائه نموده است که هم توجیه عقلایی تحریم ربا را بیان می‌کند و هم تمام راه‌ها و حیل ربا را مسدود می‌نماید.

در بخش اول مقاله نظریه ارزش را از دیدگاه آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، کارل مارکس و ویلیام استنلی جونز بررسی نموده و سپس دیدگاه آیت‌اله صدر(ره) را بیان و با آن‌ها مقایسه می‌نماییم. در بخش دوم نظریه توزیع را از دیدگاه آنان بررسی می‌کنیم و به عنوان نتیجه در بخش سوم وجود ناسازگاری را در دیدگاه آیت‌اله صدر(ره) تبیین می‌کنیم. سپس در بخش چهارم، اصلی را برای ایجاد سازگاری تبیین می‌نماییم و سرانجام نتایج تحقیق را ارائه می‌دهیم.

۱. ارزش اقتصادی

ارزش اقتصادی از مفاهیم مهمی است که تاثیر بنیادی بر تحلیل‌ها و تئوری‌های اقتصادی بر جای می‌نهد. همه متفکرین اقتصادی معتقدند کالاها و خدمات دارای ارزش هستند اما در تبیین ماهیت، علت و معیار ارزش نظریات متفاوتی ارائه شده است. تفکیک این سه مقوله در فهم نظریات و جلوگیری از خلط مباحث تاثیر اساسی دارد. آشکار است که ماهیت یک شیء متفاوت از واحد اندازه‌گیری آن است، به طور مثال جرم یک شیء ذرات تشکیل دهنده آن می‌باشد که برای اندازه‌گیری آن از واحدی به نام کیلو استفاده می‌کنیم، همانگونه که میان جرم و کیلو تفاوت آشکاری وجود دارد، به همین وضوح میان ارزش یک شیء و قیمت آن نیز تفاوت وجود دارد و نباید آن‌ها را یکسان دانست.

قیمت یک کالا در بازار نماگر^۱ ارزش می‌باشد ولی به مفهوم ارزش نیست. سازوکار بازار به وسیله قیمت، طرح منظمی را بر نیازها و خواسته‌های انسان تحمیل می‌کند، اما این قیمت معرف حقیقت ارزش نیست. قیمت در معرض انواع تحریف‌ها قرار دارد؛ تحریف‌های ناشی از اطلاعات ناقص، انحصار و انواع شوک‌ها موجب می‌شود که قیمت فقط یک معرف ناقصی از ارزش باشد، بنابراین در تحلیل علت پیدایش ارزش و قیمت نباید آن‌ها را به جای یکدیگر گرفت. در این مقاله مباحث ارزش را فقط در چارچوب نظریات مطرح شده در کتاب اقتصادنا مورد توجه قرار می‌دهیم و با دیدگاه شهید صدر(ره) مقایسه می‌نماییم.

۱-۱. ارزش از دیدگاه کلاسیک‌ها و تابعین

آدام اسمیت اولین اقتصاددانی است که ارزش را از قیمت تفکیک می‌کند؛ قیمت را نتیجه نیروهای عرضه و تقاضای بازار می‌شناسد که ممکن است با ارزش یعنی قیمت طبیعی کالا متفاوت باشد و چنانچه در اثر عرضه و تقاضا قیمت بازاری از ارزش طبیعی منحرف شود، در بلند مدت این سازگاری بوجود خواهد آمد (تفضلی، ۱۳۷۲، صص ۹۴-۹۵). او دو مفهوم از ارزش را تبیین می‌کند: نخست ارزش استعمالی که برخاسته از فایده هر چیز در هنگام استفاده کردن می‌باشد و دیگری ارزش مبادله‌ای که هنگام مبادله چیزی در برابر چیز دیگر مطرح می‌شود و معادل با مقدار کار صورت گرفته در تولید آن است. وی در فصل پنجم از کتاب اول «ثروت ملل» می‌گوید:

«ارزش هر کالا برای کسی که مالک آن است و نمی‌خواهد آنرا خودش استفاده و مصرف کند بلکه می‌خواهد آنرا به کالای دیگری تبدیل نماید، برابر است با مقدار کاری که او را قادر به خرید و به دست آوردن آن می‌نماید. بنابراین کار، معیار واقعی ارزش همه کالاها می‌باشد»^۲ (Smith, 1961, p.44).

هرچند ارزش مبادله‌ای فقط هنگامی به وجود می‌آید که کالا دارای ارزش استعمالی باشد، اما این دو مفهوم هیچگونه رابطه کمی با یکدیگر ندارند. اسمیت معتقد است عامل تعیین کننده ارزش مبادله‌ای مقدار کاری است که در آن کالا نهفته است. در

نتیجه کار، قیمت واقعی و پول، قیمت اسمی کالاها را بیان می‌کند (داب، ۱۳۸۱، صص ۶۱-۶۳).

دیوید ریکاردو در تکمیل کار اسمیت ابتدا بین مقدار کار لازم برای تولید یک کالا و مقدارکاری که در ازاء آن کالا می‌توان به دست آورد، تفکیک نموده و ارزش کالا را براساس مقدار کار لازم در تولید آن تعیین می‌نماید و تلاش می‌کند این اصل را در اقتصادی که با انباشت سرمایه روبرو است تبیین نماید. او ترکیب نسبی سرمایه استفاده شده در رشته‌های گوناگون تولید را مساوی در نظر گرفته و نشان می‌دهد که دستمزد، سود و بهره مالکانه تعیین کننده قیمت نیستند بلکه عامل تعیین کننده، مقدار کار مورد استفاده در تولید محصول می‌باشد. تکیه گاه اصلی موضع گیری او یافتن یک معیار و مقیاس نامتغیر برای اندازه گیری ارزش کالاها می‌باشد به گونه‌ای که هنگام تغییر سهم‌های درآمدی بدون تغییر بماند، لذا پول را تقریب مناسبی می‌یابد، زیرا نسبت سرمایه به کار در تولید آن کمترین تفاوت را با مقدار میانگین مورد استفاده در تولید بیشترین کالاها داشت (داب، ۱۳۸۱، صص ۹۲-۱۰۲).

کارل مارکس هرچند جزو اقتصاددانان کلاسیک نبوده بلکه از منتقدین آن‌ها به شمار می‌آید، اما در نظریه ارزش تحت تاثیر اندیشه‌های اسمیت و ریکاردو بوده و به همین دلیل تحت یک عنوان نظریه آن‌ها را مورد مطالعه قرار دادیم. مارکس نظریه ارزش ریکاردو را به کار گرفت و میان کار و توان کاری تمایز قائل شد؛ توان کاری همان انرژی منتقل شده به ارگانیسم انسانی به وسیله خوراک مایه‌ها است و کار، مجموعه توان‌های فکری و جسمی موجود در انسان است که هنگام تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد و پدید آمدن ارزش همان تبدیل توان کاری به کار است؛ بنابراین مارکس جوهره و ماهیت ارزش را نیز کار می‌داند و اضافه ارزش به معنای تفاوت میان مدت زمان کار لازم برای تولید خوراک مایه و کل مدت زمان کار صرف شده در تولید محصول می‌باشد (ژید، ۱۳۷۰، صص ۱۱۹-۱۲۷).

وی معتقد بود ارزش نیروی کار برابر با میزان کار لازم برای تولید و احیای نیروی کار از دست رفته می‌باشد و کارفرما با خرید نیروی کار در واقع همین مقدار نیروی کار را در قالب دستمزد به او می‌دهد و در مقابل، تسلط مالکانه بر نیروی کار پیدا کرده

و محصول کارگر را بر می‌دارد، در حالیکه ارزش محصول کارگر بیش از ارزش نیروی کارگر می‌باشد و البته این خاصیت فقط مربوط به نیروی انسانی است که می‌تواند ارزشی بیش از آنچه مصرف کرده تولید کند و پدید آورنده اضافه ارزش باشد (باربر، ۱۳۷۰، صص ۱۵۱-۱۵۲).

۲-۱. ارزش از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها

مکتب نئوکلاسیک با تحقیقات ویلیام استنلی جونز از انگلستان، کارل منگر از اتریش و لئون والراس از سوئیس ارزش مبادله‌ای را براساس مطلوبیت و سودمندی نهایی توضیح می‌دهد نه بر اساس کار و بدین ترتیب توجه از شرایط تولید به خواست‌ها و نیازهای مصرف کنندگان تغییر می‌یابد. در بخشی از نوشته‌های جونز که بارها نقل شده است او اعلام می‌کند:

«تأملات و بررسی‌های مکرر مرا به این عقیده که تا اندازه‌ای تازگی دارد رسانده که ارزش به طور کامل به مطلوبیت وابسته است. برخلاف دیدگاهی که کار را به جای مطلوبیت خاستگاه ارزش می‌داند و حتی برخی به صورت آشکار تأکید می‌کنند که کار علت پیدایش ارزش است. برخلاف آن‌ها من نشان می‌دهم که فقط با ترسیم دقیق قوانین طبیعی در زمینه تغییرات مطلوبیت (که تحت تأثیر مقدار کالای تحت تملک است) به یک نظریه رضایت بخشی از معاملات می‌توان رسید به طوری که قوانین عادی عرضه و تقاضا یک پیامد ضروری آن باشد. این نظریه با واقعیت‌ها سازگار بوده و یک توجیه روشنی برای این باور که کار علت ارزش است فراهم می‌سازد، کار ارزش را به طور غیر مستقیم با تغییر دادن میزان مطلوبیت کالا از طریق افزایش یا محدود کردن عرضه کالا تعیین می‌کند»^۳ (Stanly, 1888, p.2).

نکته دیگر آن است که در رویکرد نئوکلاسیک‌ها نیازها و تمایلات فرد انسانی داده نهایی تلقی شده و تأثیر پذیری اجتماعی و وابستگی امیال و واکنش‌های متقابل افراد مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۳-۱. ارزش از دیدگاه شهید صدر(ره)

مرحوم شهید صدر(ره) نظریه ارزش مارکس و دیوید ریکاردو را رد می‌کند و انتساب ارزش اضافی به کار زنده را به طور مطلق نمی‌پذیرد و معتقد است در فرآیند انجام معاملات عامل مشترک نه میزان کار انجام شده بلکه عامل مشترک میان دو کالای مورد معامله را میل و رغبت انسان‌ها تشکیل می‌دهد و بر همین اساس تمام اشکالات وارد شده بر نظریه ارزش اضافی را بر نظریه مطلوبیت وارد نمی‌داند. پیدایش تمایل و رغبت و میزان این تمایل را تابع مستقیم منافع استعمالی کالاها و تابع معکوس میزان دستیابی به آن‌ها می‌داند (الصدر، ۱۹۸۶م، صص ۲۰۵-۲۰۶). بنابراین تمامی عواملی که در تولید دخالت نموده و مقدار محصول در دسترس را تعیین می‌کنند، براساس معیار مطلوبیت در ارزش مبادله‌ای کالا مؤثر خواهند بود (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۲۱۳). این تحلیل از ارزش مبادله‌ای کالاها دقیقاً منطبق با نظریه اقتصاددانان نئوکلاسیک می‌باشد. متن ذیل به صورت آشکار این مطلب را نشان می‌دهد:

«يختلف الإسلام أيضا عن الاقتصاد الاشتراكي، القائل: إن الفرد هو الذي يمنح المادة قيمتها التبادلية بعمله؛ فالمواد الطبيعية كالخشب و المعادن و غير ذلك من ثروات الطبيعة، لا تستمد قيمتها في رأى الإسلام من العمل، بل قيمة كل مادة حصيد الرغبة الاجتماعية العامة في الحصول عليها» (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۳۵۱).

مقصود ایشان از رغبت اجتماعی مفهومی فراتر از مطلوبیت افراد نیست زیرا چند سطر قبل از عبارت بالا می‌فرمایند: «ليس المجتمع الا الكثرة الكاثرة من الافراد فالنظرية الواقعية انما تنصب على الافراد بوصفهم بشرا يتحركون و يعملون» (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۳۵۱).

۲. توزیع سهم‌های درآمدی

توزیع درآمد به دو معنا مورد توجه می‌باشد؛ معنای نخست توزیع درآمد میان افراد و خانوارها و معنای دیگر توزیع درآمد میان گروه‌های عرضه‌کننده عوامل تولید می‌باشد. آنچه در این مقاله مورد توجه است معنا و مفهوم اول آن می‌باشد. پس از شناسایی

ماهیت و علت پیدایش ارزش اقتصادی مسئله بعدی توزیع آن ارزش و تحلیل سهم‌های درآمدی و ارائه نظریه‌ای است که بتواند چگونگی شکل‌گیری سهم‌ها را توضیح دهد، نظریات اقتصادی در این حوزه تحت تاثیر شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه و خاستگاه‌های هر نظریه قرار داشته است، در میان اندیشه‌های اقتصادی دو رویکرد اساسی مورد توجه بوده است: نخستین رویکرد به اقتصاددانان کلاسیک اولیه تعلق دارد. این رویکرد توزیع سهم‌های درآمدی را تحت تاثیر نهادهای اجتماعی و روابط تولیدی تفسیر می‌کند و سهم‌های نسبی درآمد پیش شرط تشکیل قیمت‌های نسبی در بازار می‌باشد، یعنی سهم‌بندی درآمد مهمترین عامل ساختار تقاضا می‌باشد و همه قیمت‌ها تحت تاثیر ساختار تقاضا شکل می‌گیرند اما در رویکرد دیگر که به نئوکلاسیک‌ها تعلق دارد سهم‌های نسبی درآمد مستقل از نهادهای مالکیت قلمداد شده و توزیع درآمد از فرآیندهای قیمت‌یابی بازارهای عوامل استخراج می‌شود.

۱-۲. نظریه توزیع از دیدگاه کلاسیک‌ها و تابعین

از دیدگاه اقتصاددانان کلاسیک و مخصوصاً مارکس توزیع مقدم بر مبادله بوده و هنگامی می‌توان به ارزش‌های مبادله‌ای رسید که ابتدا توزیع کل محصول میان اقشار جامعه انجام شده باشد، از طرف دیگر تعیین سهم‌های درآمدی تحت تاثیر شرایط تولید و روابط اجتماعی تولید می‌باشند. آشکار است که تقسیم محصول بین دستمزد، سود و بهره یک مشاهده عینی ساده بوده و نظریه به شمار نمی‌آید، بلکه مهم چگونگی شکل‌گیری این سهم‌ها می‌باشد.

در توضیح چگونگی توزیع، آدام اسمیت میان جامعه‌ای که در حالت آغازین قرار داشته و هنوز انباشت سرمایه و تملک خصوصی زمین در آن شکل نگرفته با جامعه طبقاتی، بعد از آنکه سرمایه در دست افرادی خاص انباشته شده است، تفاوت قائل می‌شود. از دید او در مرحله ابتدایی همه حاصل کار به کارگران تعلق دارد اما در مرحله بعد که مالکیت خصوصی در زمین و انباشت سرمایه مطرح می‌شود اجاره به عنوان بخشی از حاصل تولید کارگران کسر و به ارباب‌ها داده می‌شود و پس از تشکیل سرمایه و مشارکت آن در فرآیند تولید بخش دیگری از محصول کارگر به عنوان سود

به صاحب سرمایه داده می‌شود، یعنی آنچه به صاحبان سرمایه و مالکان زمین داده می‌شود بخشی از ارزشی است که کارگر ایجاد نموده است؛ اسمیت در بخشی از کتاب خود می‌گوید:

«همین که زمین تحت مالکیت خصوصی درمی‌آید، ارباب و زمین داران سهمی تقریباً برابر همه محصولی که کارگران می‌توانند تولید کنند یا به دست آورند طلب می‌کنند. اجاره‌بهای زمین‌ها از محصولی که کارگران از زمین بدست آورده‌اند کسر می‌گردد. به ندرت اتفاق می‌افتد کسی که روی زمین کار می‌کند، مخارج و امکانات فعالیت خود را تا هنگام برداشت محصول داشته باشد. معمولاً مخارج او توسط صاحب کاری که او را استخدام نموده پیش پرداخت می‌شود؛ صاحب کاری که اگر در محصول کار شریک نشود یا سرمایه او با سود باز نگردد، تمایلی به استخدام ندارد. این سود دومین بخش از محصول کارگری است که روی زمین کار می‌کند»^۴ (Smith, 1976, p.83).

از نظر ریکاردو قانون‌هایی که سهم درآمد را معین می‌کنند، مسئله اصلی در اقتصاد سیاسی می‌باشند زیرا این قانون‌ها توضیح دهنده اصولی هستند که تقسیم محصول زمین میان سه طبقه اجتماع، یعنی مالک زمین، مالک سرمایه و کارگران صورت می‌گیرد. تحلیل ریکاردو از توزیع مبتنی بر نظریه ارزش کار می‌باشد؛ با افزایش جمعیت استفاده از زمین‌های نامرغوب باعث می‌شود نیروی کار بیشتری برای تولید هر واحد کالا بکار گرفته شود و ارزش مبادله محصولات افزایش یابد و چون همه محصولات در یک بازار و با یک قیمت فروخته می‌شود، مالکان زمین‌های مرغوب ارزشی بیش از ارزش نیروی به کار رفته در زمین‌های خود به دست می‌آورند که تحت عنوان بهره مالکانه یا اجاره از آن یاد می‌شود. پس اجاره‌بها به دلیل افزایش کار برای تولید محصولات جدید بر روی زمین‌های نامساعد پیدا شده است اما مالک آنرا برای خود برمی‌دارد. ریکاردو سرمایه را عاملی جداگانه تلقی نمی‌کند بلکه ابزار تولید را هم محصول کار گذشته دانسته و سرمایه را به کار برگشت می‌دهد (ژید، ۱۳۷۰، صص ۲۳۲-۲۳۴).

مارکس صریح‌تر از این‌ها همواره مبادله یا گردش کالا و پول را متعلق به روبنای جامعه و روابط اجتماعی تولید را زیربنای تحولات جامعه تلقی می‌نمود. بنابراین توزیع سهم‌های درآمد مستقل از پیش فرض‌های بنیادینی چون ساختار اولیه توزیع نمی‌تواند باشد. با توجه به اینکه کالاها به تناسب کار صرف شده در آن‌ها با یکدیگر مبادله می‌شوند، ارزش اضافی تفاوت بین مدت زمان کار لازم برای تهیه خوراک (مایه لازم برای تجدید انرژی مصرف شده) با مدت زمان کار صرف شده در تولید محصول می‌باشد. آنچه این تفاوت را برقرار و حفظ می‌کند وجود پرولتاریایی است که چون از زمین و سایر اموال محروم شده برای گذران زندگی مجبور به فروش توان کاری در برابر دستمزد می‌باشد. البته دستمزد دقیقاً براساس قواعد بازی رقابت در برابر ارزش واقعی خود فروخته می‌شود. بنابراین کسی نمی‌تواند بگوید دستمزد غیرقانونی و ظالمانه تعیین شده است. نرخ ارزش اضافی (نسبت اضافه ارزش به ارزش توان کاری) تابعی معکوس از مقدار نیروی کار است که باید صرف تولید مایه معیشت نیروی کار شود. این همان نسبت استثمار است که هم ساختار توزیع درآمد و هم ساختار قیمت‌های نسبی بر آن بنا شده است، بنابراین توزیع درآمد حاصل مجموعه شرایط تاریخی و نهادی می‌باشد (داب، ۱۳۸۱، صص ۱۸۳-۱۸۴).

۲-۲. نظریه توزیع از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها

اقتصاددانان نئوکلاسیک بر خلاف کلاسیک‌ها مسئله توزیع ارزش را به مسئله قیمت یابی داده‌های تولید بر می‌گردانند، با توجه به اینکه تقاضای نهاده‌ها یک تقاضای مشتقه می‌باشد بنابراین بازار نهاده‌ها مستقل از بازار محصول نبوده بلکه به آن وابسته می‌باشد. بنابراین عملکرد بازار یکجا قیمت محصول و نهاده‌های تولید را تعیین می‌کند، پس توزیع از درون بازار در فرآیند مبادله تعیین می‌شود، سهم‌های عوامل تولید تحت تاثیر ساختار و شدت تقاضای مصرف کننده که تعیین کننده نهایی است قرار می‌گیرد (داب، ۱۳۸۱، صص ۲۰۵-۲۰۶). ویلیام جی باربر در کتاب سیر اندیشه‌های اقتصادی می‌گوید:

«از دیدگاه مارشال و معاصران نئوکلاسیک او مسئله توزیع درآمد اساساً همان مسئله قیمت یابی خدمات تولیدی است. حل این مسئله به همان

روالی که در مورد قیمت یابی فرآورده‌ها دنبال شده است، چه در مورد منابع و چه در مورد محصولات، تاثیرات متقابل عرضه و تقاضا به استقرار قیمت‌های تعادل می‌انجامد» (باربر، ۱۳۷۰، ص ۲۰۳).

در اقتصاد بازار، توزیع درآمد از طریق عرضه و تقاضای عوامل تولید معین می‌شود، هرچند موجودی اولیه عوامل تولید و توزیع آن بستگی به عواملی همانند ارث، توانایی‌های طبیعی، موقعیت‌های اجتماعی و امثال آن دارد، اما با هر توزیع اولیه‌ای از منابع، بازار رقابت کامل با تخصیص بهینه عوامل به توزیع درآمد مشخصی میان عرضه کنندگان عوامل تولید خواهد رسید؛ یعنی ساختار عمومی توزیع بین صاحبان سرمایه، کار و منابع طبیعی مستقل از شرایط اولیه می‌باشد و سهم‌های درآمدی نتیجه فرآیند قیمت یابی در درون مبادله بازار خواهد بود. توضیح بیشتر آنکه سه شرط مهم تکنیکی وجود کارایی در هر اقتصادی (متمرکز یا بازار آزاد) عبارت است از:

$$\begin{bmatrix} u_x \\ u_y \end{bmatrix}^A = \begin{bmatrix} u_x \\ u_y \end{bmatrix}^B \quad (۱)$$

$$\frac{x_l}{x_k} = \frac{y_l}{y_k} \quad (۲)$$

$$\frac{u_x}{u_y} = \frac{y_l}{x_l} \quad (۳)$$

اما در یک اقتصاد سرمایه داری که براساس بازار آزاد رقابتی عمل می‌کند این

شرایط بر اساس قیمت‌های نسبی معین می‌شود یعنی $\frac{x_l^i}{x_k^i} = \frac{w_l}{w_k}$ $\frac{u_x^i}{u_y^i} = \frac{p_x}{p_y}$ در

مورد معادله سوم می‌توان گفت اگر یک بنگاه بخواهد سود خود را حداکثر نماید، باید تولید را تا برابری هزینه نهایی محصول با سطح قیمت ادامه دهد، در این صورت هزینه

نهایی در مورد هر واحد از محصول x مساوی $\frac{w_l}{x_l}$ خواهد شد. اگر همه بنگاه‌ها در

صنعت x و y با بازدهی‌های نسبت به مقیاس ثابت (وجود شرایط رقابت کامل) تولید نمایند در این صورت می‌توانیم اندیس i را حذف کنیم، پس خواهیم داشت:

$$p_x = mc_x = \frac{w_L}{x_L} \dots p_y = mc_y = \frac{w_L}{y_L} \dots \Rightarrow \dots \frac{p_x}{p_y} = \frac{y_L}{x_L} \dots \Rightarrow \frac{p_x}{p_y} = \frac{\frac{y_L L}{q}}{\frac{x_L L}{q}} \quad (۴)$$

آشکار است که سهم نسبی نیروی کار از محصولات بستگی به قیمت‌های نسبی خواهد داشت و با وارد کردن پول به عنوان یک کالا می‌توان قیمت‌های نسبی را به قیمت‌های مطلق تبدیل کرد.^۵

در ادبیات اقتصاد رفاه شرایطی برای جداسازی رویه‌های توزیع از تخصیص بهینه منابع مورد توجه قرار گرفته است که عموماً در دسترس نمی‌باشد؛ زیرا دو فرض اساسی یعنی رقابت کامل همه بازارها و تحذب نقشه‌های بی تفاوتی خانوارها و فرآیندهای تولیدی بنگاه‌ها هر دو مورد سؤال جدی می‌باشند؛ وجود بازدهی‌های صعودی نسبت به مقیاس در دامنه وسیعی از اقتصاد و تورش هزینه‌های چانه‌زنی میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان و افزایش عدم اطمینان نسبت به آینده امکان تحقق فروض مطرح شده را منتفی می‌سازد.

۲-۳. توزیع از دیدگاه شهید صدر(ره)

شهید صدر(ره) فعالیت‌های تولید را در واقع صحنه پیاده کردن قوانین توزیع می‌داند و می‌گوید: «مجال الانتاج اذن هو ظرف تطبیق قواعد التوزیع» (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۶۷۸). بنابراین شکل تولید تحت تاثیر قواعد توزیع قرار می‌گیرد. برای مثال موضوع احیای زمین در دوره کشاورزی امکان تخلف از مقررات توزیع را نداشت و هیچکس نمی‌توانست براساس احیای زمین دیگران را از بهره برداری زمین محروم نماید، اما این امکان در عصر ماشین فراهم شده و ناگزیر باید سازمان تولید به گونه‌ای تغییر نماید که با اهداف و قواعد توزیع سازگار شود و حتی پذیرش حق دخالت دولت در راستای هدایت تولید به سمت توزیع عادلانه تفسیر می‌گردد. به این ترتیب از نگاه او شکل و چگونگی تولید تعیین کننده توزیع نیست یعنی یک رابطه واقعی بین آن‌ها وجود ندارد، اما رابطه مکتبی وجود داشته و اصول توزیع تعیین کننده چارچوب تولید می‌باشد. او معتقد است تولید به دلیل آن که رابطه‌ای میان انسان و طبیعت می‌باشد در طول زمان و

با تحولات تکنولوژی تغییر می‌یابد، اما نظریه توزیع به دلیل آن که رابطه میان انسان‌ها را تنظیم می‌کند از ثبات برخوردار است.

مرحوم شهید صدر(ره) در بحث توزیع معتقد است قوانین اسلام در مورد توزیع ثابت بوده و در تمام دوره‌های پیشرفت تمدن قابل پیاده کردن و مناسب برای حیات بشری می‌باشد. در این زمینه وی هرچند توزیع قبل از تولید و توزیع بعد از تولید را تفکیک می‌کند، اما در هر دو وضعیت تأکید خاصی بر کار می‌نماید و با ارائه چند اصل سعی می‌کنند سهم‌بری صاحبان عوامل تولید را براساس آن‌ها توضیح دهند. آن اصول عبارت هستند از: ۱. منشأ مالکیت بودن کار و تلاش؛ ۲. ثبات مالکیت و ۳. جدایی مالکیت از ارزش مبادله‌ای. استخراج این اصول از میان فتوای فقیهان و مجتهدین اسلام در طول تاریخ به دست آمده است و براساس آن سعی می‌شود هماهنگی میان نگرش مکتب اقتصادی اسلام در مباحث مختلف و قراردادهای گوناگون به تصویر کشیده شود.

اصل اول بیانگر آن است که منشاء درآمد مشروع، کار مفید انسان می‌باشد و بدون کار نمی‌توان درآمدی به دست آورد. یعنی کار یگانه راه کسب درآمد است (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۶۱۸). مقصود از اصل دوم یعنی ثبات مالکیت آن است که چنانچه فردی مالک یک مالی شود با تغییر و تحول آن مال، مالکیت او متزلزل نمی‌شود؛ تحول در مال ممکن است به شکل پیدایش حالاتی در آن باشد. برای مثال نهال تبدیل به درختی دارای میوه شود یا بذری تبدیل به سنبله گندم گردد یا پولی با انجام معامله تبدیل به صندلی شود. در تمام این موارد مالک ماده اولیه، مالک محصول نهایی نیز خواهد بود، زیرا از نگاه عرف محصول نهایی همان ماده اولیه است (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۵۹۷). تا هنگامی که از نگاه عرف وحدت مال محفوظ است، مالکیت آن تغییر نمی‌کند.

بنابراین اگر ماده اولیه از نظر عرف در فرآیند تولید از بین برود و محصول چیز جدیدی باشد، مالکیت ماده اولیه محفوظ نخواهد ماند (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۵۹۸). وی تحریم ربای قرضی را در رابطه با این دو اصل تحلیل می‌کند؛ هنگامی که مالی قرض داده می‌شود مالکیت آن به قرض گیرنده منتقل می‌شود و قرض دهنده، مالک مثل آن مال در ذمه بدهکار می‌شود و به همین دلیل تمام مال خویش را بدون هیچ کاهشی پس

می‌گیرد. در این نظام حقوقی دریافت هر نوع اضافه‌ای توجیه نخواهد داشت زیرا هیچ کار و تلاشی برای کسب آن اضافه انجام نداده است تا طبق اصل اول مالک آن شود. اصل ثبات مالکیت نیز برای کسب آن سود و منفعت کاربرد ندارد زیرا با قرض دادن، مالکیت منتقل می‌شود. بنابراین هر نوع سود و اضافه‌ای که در ملک قرض گیرنده ایجاد می‌شود، ربطی به قرض دهنده نخواهد داشت. اما هنگامی که این پول به مضاربه گذاشته می‌شود عامل بر روی پولی کار می‌کند که در ملک صاحب سرمایه قرار دارد و طبق اصل ثبات مالکیت دگرگونی و تحوّل در مملوک توسط عامل، موجب زوال مالکیت صاحب سرمایه نمی‌شود. بنابراین صاحب سرمایه، مالک آن چیزی است که در اثر تجارت به دست آمده و از طرف دیگر چون عامل نیز در تحصیل آن سود مشارکت داشته، براساس قرارداد می‌توانند سود به دست آمده را تقسیم کنند (الصدر، ۱۹۸۶م، صص ۶۲۹-۶۳۱).

در اندیشه مارکس مالکیت با ارزش مبادله‌ای مرتبط است یعنی هر عامل متناسب با نقشی که در پیدایش ارزش مبادله‌ای داشته سهم می‌برد، پس صاحبان ابزار تولید به میزان استهلاک ماشین و ابزارهایشان دریافت می‌کنند و چون از دیدگاه مارکس ارزش افزوده به طور کامل نتیجه فعالیت کارگر است پس تمام ارزش اضافی به ملکیت کارگر در می‌آید. اما شهید صدر (ره) معتقد است رابطه‌ای بین ایجاد ارزش مبادله‌ای و مالکیت آن وجود ندارد، بنابراین چنانچه فرض کنیم ابزار تولید در پیدایش ارزش مبادله‌ای نقش داشته باشد اما نمی‌پذیریم که در ارزش به وجود آمده سهم باشد، زیرا نقش آن‌ها به واسطه اینکه به عنوان ابزاری در خدمت انسان بوده‌اند به وجود آمده است (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۵۹۶)، بنابراین پاداش آن‌ها بر عهده انسان عامل خواهد بود؛ اما در مورد انسان عامل چون مالکیت او بر نتیجه فعالیتش (محصول) پذیرفته شده است به تبع اصل ثبات مالکیت، مالک ارزش مبادله‌ای هم خواهد بود. بنابراین منشأ مالکیت، کار می‌باشد اما منشأ ارزش مبادله‌ای می‌تواند عوامل دیگری غیر از کار باشد (مانند افزایش رغبت جامعه). در نتیجه امکان تفکیک و جدایی آن‌ها وجود دارد. برای مثال اگر شخص خانه‌ای را اجاره کند بدون انجام فعلی در آن، نمی‌تواند خانه را به اجاره بهای

بیشتر به شخص دیگری واگذار نماید و مالک منفعت شود زیرا منشأ این مالکیت، کار نیست.

۳. ناسازگاری در دیدگاه

در دیدگاه مارکس نظریه توزیع با نظریه ارزش متناسب است، کار ماهیت، علت و مقیاس ارزش می‌باشد و هر عامل متناسب با نقشی که در پیدایش ارزش مبادله‌ای داشته سهم می‌برد. در دیدگاه نئوکلاسیک‌ها ارزش مبادله‌ای کالاها و سهم صاحبان عوامل تولید از طریق معاملات در بازارها تعیین می‌شود و عملکرد بازار هماهنگی میان ارزش مبادله‌ای محصولات و سهم عوامل تولید را ایجاد می‌کند. اما در دیدگاه مرحوم شهید صدر(ره) این دو نظریه از یکدیگر مستقل بوده و ارتباطی حقیقی و علمی میان آن‌ها وجود ندارد، لذا تلاش می‌کنند ارتباطی مکتبی میان آن‌ها ایجاد نمایند.

ایشان نظریه ارزش را هماهنگ با نئوکلاسیک‌ها مطرح می‌کند و ارزش مبادله‌ای را تبلور خواست افراد جامعه می‌دانند و نظریه توزیع را هماهنگ با اندیشه کلاسیک‌ها مطرح می‌نماید، زیرا هر دو منشأ مالکیت را کار می‌دانند. در نتیجه، تفکیک مالکیت و ارزش در اندیشه او به وجود آمده است و برای پر کردن این شکاف و مرتبط ساختن دو نظریه مجبور می‌شود اصل ثبات مالکیت را مطرح نماید؛ این اصل مبتنی بر وحدت عرفی متعلق مالکیت یعنی مال می‌باشد، می‌خواهد بگوید ارزش افزوده شده بر مال در ملک شخص خاص به وجود آمده است بنابراین در تملک او قرار خواهد داشت و اما سخن این است که این اصل را به دو صورت می‌توان در نظر گرفت: الف) با اصل ثبات مالکیت افزایش ارزش مبادله‌ای مال با هر منشأ تحت تملک صاحب مال می‌باشد. ب) با اصل ثبات مالکیت فقط ارزش مبادله‌ای با منشأ کار تحت تملک صاحب مال قرار می‌گیرد. در صورت اول ارتباط میان دو نظریه ارزش و توزیع برقرار می‌شود اما اصل اول ایشان که کار تنها منشأ مالکیت است زیر سوال می‌رود و نظریه توزیع مخدوش می‌گردد زیرا با این اصل می‌توان کسب درآمد از طریق سوداگری مالی بدون انجام فعالیت مفید اقتصادی را توجیه نمود و این با نظریه توزیع ایشان در تعارض است، ایشان می‌فرمایند:

«ولهذا نجد في تجارة الراسمالية: ان العمليات القانونية لنقل الملكية قد تتعدد على مال واحد، تبعا لتعدد الوسطاء بين المنتج و المستهلك، لا لشيء الا لكي يحصل اكبر عدد ممكن من التجار الراسماليين على ارباح تلك العمليات و مكاسبها. و من الطبيعي يرفض الاسلام هذا الانحراف الراسمالي في عمليات التداول» (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۶۸۴).

اگر اصل ثبات مالکیت را به صورت دوم در نظر بگیریم ارتباط میان دو نظریه ارزش و توزیع گسسته می‌شود، زیرا ارزش مبادله‌ای طبق نظریه ایشان تحت تاثیر تمایلات و خواسته‌های افراد شکل می‌گیرد و الزاما به کار مربوط نیست. در چنین مواردی اصل ثبات مالکیت توانایی ایجاد ارتباط بین دو نظریه را ندارد یعنی امکان اینکه ارزش ایجاد شده متعلق به شخص خاصی نباشد وجود دارد. همچنانکه خود ایشان مطرح می‌کنند اگر شخص خانه‌ای را اجاره کند بدون انجام فعلی در آن خانه، نمی‌تواند خانه را به اجاره بهای بیشتر به شخص دیگری واگذار نماید. زیرا منشأ مالکیت این ارزش اضافی کار نیست. آشکار است که در بازار اجاره این خانه افزایش یافته اما هیچکدام از موجر و مستاجر نمی‌تواند آنرا تملک نمایند. مفهوم دیگر این سخن آن است که چنین ارزش مبادله‌ای اعتبار ندارد چون تحت تاثیر کار نبوده است. آشکار است که با پذیرش این مطلب نظریه ارزش مخدوش می‌گردد زیرا در آن نظریه، ارزش مبادله‌ای براساس رغبت و تمایل افراد جامعه توجیه شد نه براساس کار.

به نظر می‌رسد عنصر رابط میان نظریه تولید و توزیع عبارت از تحمل زیان و ریسک کالا و محصول می‌باشد؛ آنچه مالک را مستحق دریافت ارزش مبادله‌ای می‌کند پذیرش زیان احتمالی است یعنی چون زیان پیش بینی نشده که هیچ ربطی به کار و فعالیت او ندارد متوجه او می‌شود، منفعت محتمل نیز که ربطی به کار او ندارد متوجه او خواهد بود. مرحوم شهید صدر(ره) این عنصر را به رسمیت نمی‌شناسد و می‌فرماید:

«و قد وقع الكثير في الخطأ تأثرا بالتفكير الراسمالي المذهبي، الذي يتجه إلى تفسير الربح و تبريره على أساس المخاطرة، فقالوا: إن الربح المسموح به لصاحب المال في عقد المضاربة يقوم على أساس المخاطرة نظريا، لأن صاحب المال و إن كان لم ينفق عملا، و لكنه تحمل أعباء المخاطرة و عرض نفسه

للخسارة، بدفعه المال إلى العامل ليتجر به، فكان على العامل أن يكافئه على مخاطرته بنسبة مئوية من الربح يتفقان عليها في عقد المضاربة» (الصدر، ۱۹۸۶م، ص ۶۳۴).

به نظر ما مراجعه به متون روایی و فقهی نشان می‌دهد که سود و ربح ارتباط وثیق با تحمل ریسک و خطر دارد به همین دلیل اصل دیگری که مبتنی بر فقه امام جعفر صادق(ع) می‌باشد، تحت عنوان «سود مبتنی بر ضمان معاوضی» را مطرح می‌کنیم و نشان می‌دهیم که بنیان تحریم ربا نیز بر همین اصل استوار می‌باشد.

۴. رابطه سود و ضمان معاوضی

در فقه شیعه ضمان به معنای عام که شامل رد عین، بازپرداخت خسارت و اشتغال به ذمه می‌باشد بکار رفته است و مفهوم ضمان در اثر اختلاف ماهیت مضمون، تفاوت پیدا می‌کند؛ به طور مثال در ضمان معاوضی، ضمان ید، ضمان اتلاف، ضمان غصب و ضمان عقدی معنای متفاوتی پیدا می‌کند. یکی از انواع ضمان، ضمان معاوضی است که در این مبحث مورد توجه بوده و ارتباط آنرا با سود مورد مطالعه قرار می‌دهیم. برای توضیح مفهوم ضمان معاوضی لازم است توجه کنیم که در معاملات و قراردادهای معاوضی دو مطلب وجود دارد: یکی انتقال مالکیت که با انشای قرارداد به وجود می‌آید و مالکیت مبیع به خریدار و مالکیت ثمن به فروشنده منتقل می‌شود و مطلب دوم مسئولیتی است که متعاقدين نسبت به آنچه باید تحویل دیگری دهند پیدا می‌کنند؛ فروشنده نسبت به مبیع و خریدار نسبت به ثمن ضامن می‌باشند که با تسلیم متقابل مبیع و ثمن از میان می‌رود. اما قبل از تسلیم مبیع، فروشنده ضامن است و هرگونه خسارت یا نقصی در مبیع به وجود آید مسئولیت جبران آنرا دارد، هرچند مالکیت مبیع به خریدار منتقل شده باشد. به همین دلیل در فقه شیعه، خریدار نمی‌تواند مکمل و موزون را قبل از قبض فروخته و کسب سود نماید. در این مبحث می‌خواهیم بگوییم اگر فروشنده در اثر فروش کالا سودی بدست می‌آورد در مقابل مسئولیتی است که نسبت به مبیع دارد.

رابطه میان تحمل خسارت و کسب منفعت در شریعت اسلام به قدری می باشد که به عنوان یک معیار در معاملات مورد توجه فقها بوده است و عبارت «من كان له الغنم فعليه الغرم» یعنی هر کس استفاده می برد می بایست متحمل زیان نیز باشد، در استدلال های فقها شیوع پیدا نموده است. در فعالیت های تجاری تاجر کسب سود از سرمایه ای می کند که نسبت به آن سرمایه مسئولیت دارد. یعنی اگر خسارت و زیانی نسبت به اصل سرمایه وارد شود، تاجر متحمل خسارت می باشد و در مقابل اگر نفعی نیز بدست آید تاجر منتفع خواهد بود. اما در رباخواری این تقابل بر هم می خورد به گونه ای که رباخوار هیچ مسئولیتی در برابر خسارت بر اصل مال ندارد و خسارت متوجه دیگری می باشد، اما مطالبه نفع و زیاده بر اصل مال را می کند. به تعبیر دیگر یک رابطه ای بین تحمل خسارت و استحقاق منفعت وجود دارد. این رابطه اثباتا و نفیا برقرار می باشد و اگر این ضمانت وجود نداشته باشد استحقاق منفعت نیز نخواهد داشت. جنبه اثباتی این رابطه از برخی روایات از جمله معتبره ابراهیم کرخی استفاده می شود:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي كُنْتُ بَعْتُ رَجُلًا نَخْلًا - كَذَا وَ نَخْلَةً بَكَذَا وَ كَذَا دِرْهَمًا وَ النَّخْلُ فِيهِ ثَمْرٌ - فَأَنْطَلَقَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنِّي فَبَاعَهُ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ بِرَبِيحٍ - وَ لَمْ يَكُنْ نَقْدِي وَ لَأَقْبَضْتُ قَالَ فَقَالَ لَأَبَأْسَ بِذَلِكَ - أَلَيْسَ كَانَ قَدْ ضَمِنَ لَكَ الثَّمَنَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَالرَّبِيحُ لَهُ» (الحر العاملي، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸).

ابراهیم کرخی از امام صادق (ع) می پرسد من درخت نخلی را که دارای میوه است به چند درهم فروخته بودم و خریدار قبل از اینکه پول را به من بدهد و من آنرا بگیرم درخت را به فرد سومی با قیمت بالاتر فروخت. امام (ع) می فرمایند: آیا خریدار ضامن ثمن درخت، به شما می باشد و ابراهیم کرخی می گوید: بله. امام (ع) می فرماید سود به دست آمده حلال و از آن خریدار می باشد. جمله «قد ضمن لك الثمن» ملاک استحقاق سود را ضامن معاوضی قرار داده است و حمل آن بر مالکیت خلاف ظاهر است. در روایت دیگری از امام صادق (ع) درباره منافع خانه ای که با خیار شرط فروخته شده

سوال می‌شود و امام(ع) می‌فرماید: منافع از آن مشتری می‌باشد زیرا در صورت سوختن و از بین رفتن خانه از مال مشتری خواهد بود.^۶ امام(ع) با تعلیلی که مطرح می‌کنند، ملازمه‌ای بین کسب منفعت و ضمانت ایجاد می‌نمایند. این تعلیل قابل تسری به موارد دیگر نیز می‌باشد.

جنبه سلبی نیز مفاد برخی از روایات می‌باشد همانند صحیح محمد بن قیس که در باب مضاربه از امام باقر(ع) روایت نموده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ غَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ ضَمَّنَ تَاجِرًا فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا رَأْسُ مَالِهِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الرَّبْحِ شَيْءٌ» (الحر العاملي، ۱۴۱۲ق.، ج ۱۳).

یعنی اگر در قرارداد مضاربه تاجر، ضامن سرمایه شود صاحب سرمایه نمی‌تواند از سود سرمایه برخوردار شود و فقط اصل سرمایه را می‌تواند دریافت کند، زیرا نسبت به سرمایه‌ای که در داد و ستد مورد استفاده قرار گرفته هیچ مسئولیتی نپذیرفته است. یعنی اگر خسارت و زیانی به وجود آید متوجه او نبوده و متوجه تاجر می‌باشد. پس ربح و منافع تجارت نیز متوجه صاحب سرمایه نبوده و از آن تاجر می‌باشد. به نظر می‌رسد این مورد قرض نیست، زیرا در صورت قرض معنا ندارد بگوییم که تاجر ضامن مال خود می‌باشد. بنابراین یک اصل مهم از این روایت استفاده می‌شود و آن این است که بین ربح و ضمانت معاوضی یک رابطه مستقیم وجود دارد، بگونه‌ای که بدون ضمانت ربح نیز نخواهد بود و همین نکته در ربا نیز وجود دارد. یعنی داین هیچ ضمانتی نسبت به عین قرض داده شده ندارد، بنابراین سود و ربحی نیز نمی‌تواند به دست آورد. یعنی مشارکت داین با مدیون (عامل) در ربح و نماء با فرض اینکه مال داین به صورت کلی در ذمه، محفوظ از زیان و خطر می‌باشد، ظلم شمرده می‌شود.

یکی دیگر از روایات که صریح در این رابطه می‌باشد روایتی است از پیامبر اکرم(ص) که در منابع روایی شیعه و سنی با سندهای صحیح نقل شده است.

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

الله علیه وآله عَنْ سَلْفٍ وَ بَيْعٍ - وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ
عِنْدَكَ - وَ عَنْ رِيحٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ» (الحر العاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۲).

یعنی پیامبر اکرم(ص) از معامله بیع همراه سلف و از دو معامله در یک معامله و از فروش چیزی که نزد شخص نیست و از سود چیزی که ضامنش نیستند نهی فرمودند. شاهد بحث آخرین بند روایت است یعنی اگر فروشنده هیچ ضمانتی نسبت به مبیع نداشته باشد حق کسب سود به دلیل انتقال مالکیت مبیع را نخواهد داشت.^۷

مستفاد از روایات مستفیضه بیع العینه (الحر العاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۲) نیز همین نکته است. بیع العینه به این معناست که فردی کالایی را با قیمت بالاتر از بازار به صورت نسبه بفروشد سپس همان کالا را از همان شخص با قیمت پایین به صورت نقد خریداری کند. نتیجه نهایی آن است که فروشنده اول، مبلغی را به فرد مقابل داده است و بیش از آنرا در آینده دریافت خواهد نمود. بنابراین دو معامله صورت می‌گیرد و همان نتیجه قرض ربوی به دست می‌آید. مشهور فقهای امامیه به تبع صحیح‌ه علی بن جعفر از امام کاظم(ع) در صورتی این دو معامله را صحیح می‌دانند که معامله دوم در معامله اول شرط نشده باشد و خریدار و فروشنده نسبت به معامله دوم آزادی عمل داشته باشند (السند، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰).

علی بن جعفر در نامه‌ای به برادرش امام کاظم(ع) از حضرت می‌پرسند آیا جایز است مردی لباسی را به صورت نسبه به ده درهم بفروشد بعد آنرا به پنج درهم به صورت نقدی بخرد؟ امام(ع) می‌فرماید: اگر مبادله مشروط نباشد و طرفین راضی باشند جایز است (الحر العاملی، ۱۴۱۲، ج ۱۲). آشکار است که اگر معامله دوم شرط اجرای معامله اول باشد در آن صورت فروشنده اول، از مال خود سود به دست می‌آورد بدون آنکه مسئولیتی در برابر مال داشته باشد؛ یعنی ربح مال بدون ضمانت است و اینگونه سود در روایت پیامبر اکرم(ص) نهی شده است. در مواردی هم که قرض به شرط بیع مرابحه و یا برعکس بیع مرابحه‌ای به شرط قرض صورت می‌گیرد همین ربح مالایضمن بوجود می‌آید. زیرا کالایی به قیمت کمتر از بازار فروخته و یا اجاره داده می‌شود به این شرط که خریدار مبلغی را قرض دهد. در این وضعیت خریدار یا موجر

سودی بدست می‌آورد که هیچ ضمانتی در برابر آن ندارد و از مصادیق ربح مالایضمن محسوب می‌شود.

۴-۱. ماهیت ربا

استقصای موارد ربای تحریم شده نشان می‌دهد که در ماهیت ربا ربح مالایضمن وجود دارد و از ملاحظه شواهد و قرائن به نظر می‌رسد که علت تحریم آن نیز همین مطلب می‌باشد. ربای تحریم شده به دو صورت می‌باشد: الف- ربای در دیون؛ یعنی طلبکار نمی‌تواند بیش از آنچه داده است طلب کند و مطالبه مازاد ربا بوده و حرام است، در این نوع ربا تفاوتی نمی‌کند که دین بوجود آمده ناشی از قرض باشد یا معامله یا غیر آن. ب- ربای در معامله؛ یعنی اشیائی که هم جنس هستند در معامله باید از نظر مقدار یکسان باشند، بنابراین مقدار مازاد کالای کم کیفیت ربا محسوب شده و حرام می‌باشد. در حرام بودن این ربا شرط است که مقیاس اندازه گیری کالا پیمانانه و یا کیلو باشد.

۴-۱-۱. ماهیت تحریم ربا

در هر معامله‌ای شکل و قالب معامله وسیله‌ای برای ایجاد اعتبارات می‌باشد. به طور مثال انشای «بعث» وسیله‌ای برای انتقال ملکیت می‌باشد. بنابراین یک انشا داریم و یک منشا، حال سوال این است که آیا در تحریم ربا مفاد آن یعنی زیاده در دیون تحریم شده بدون توجه به اینکه چگونه ایجاد شده است؟ یا اینکه چگونگی انشا نیز در تحریم دخالت دارد؟ آشکار است که اگر حالت اول باشد یعنی نتیجه و محتوای ربا تحریم شده باشد، می‌توان حکم تحریم را از مورد دلیل (ربای جاهلی) فراتر برد و به مناسبت حکم و موضوع آنرا به دیگر معاملاتی که تحریم در مورد آن وارد نشده اما همان نتیجه و محتوای ربا را دارد تعمیم داد. اما اگر حالت دوم تحریم شده باشد یعنی چگونگی انشا و ناقل، در تحریم دخالت داشته باشد نمی‌توان حکم تحریم را از مورد دلیل فراتر برد و به مواردی که ناقل، آن خصوصیات را ندارد نیز تعمیم داد. از میان کلمات فقها در مورد تحریم ربا دو دیدگاه استخراج می‌شود:

الف- در موضوع حکم ربا چگونگی انشا دخالت دارد یعنی اگر انشای معامله به طور مستقیم متوجه دریافت زیاده در برابر زمان باشد، ربا تحقق یافته و حرام می‌باشد؛ به طور مثال چنانچه طلبکار پس از انقضای مدت بدهی برای استمهال بدهی مطالبه اضافه‌ای نماید و بدهکار ملزم به ادای آن باشد، ربای حرام تحقق یافته است و یا اینکه قرض دهنده با این شرط که زیاده‌ای بگیرد پول را قرض دهد، ربای حرام محقق شده است. اما چنانچه ربا به طور مستقیم تحت انشای متعاملین قرار نگیرد بلکه نتیجه نهایی معاملات حصول ربا باشد حرام نخواهد بود. در استدلال به این مطلب فقها به موثقه محمد بن اسحاق بن عمار توجه دارند.

در این روایت محمد بن اسحاق بن عمار به امام کاظم (ع) عرض می‌کند از مردی چند درهم طلب دارم، بدهکار می‌گوید بدهی مرا به تاخیر بیاورد و من در مقابل به تو در معامله سود می‌رسانم. آنگاه به او لباسی که برایم هزار درهم تمام شده است به او در برابر ده هزار درهم می‌فروشم یا به او می‌گویم به بیست هزار درهم می‌فروشم و زمان پرداخت طلبم را به تاخیر می‌اندازد. آیا این کار جایز است؟ امام (ع) می‌فرماید: مانعی ندارد.^۸

آشکار است که مقدار اضافه یا سود به طور مستقیم در برابر زمان، تحت انشای قرارداد نبوده است. بنابراین مقدار مازاد ربای حرام نخواهد بود و ربا در نتیجه مبادله کالاها به وجود آمده است و انشای معاملات به طور مستقیم در مورد کالاها جریان یافته است. در این دیدگاه تعارضی بین آیات تحریم ربا و روایاتی که برخی از حیل ربا را تجویز می‌کند وجود ندارد (السند، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۹۱).

طبق این دیدگاه ربا هنگامی حرام است که تحت یک نوع قرارداد به طور مستقیم ایجاد شود، بنابراین می‌توان راه‌هایی برای رسیدن به نتیجه ربا یافت بدون آنکه تحریم ربا شامل آن شود. برای مثال می‌توان خانه گران قیمتی را به مبلغی اندک اجاره داد به شرط آنکه مستاجر مبلغی را قرض دهد، در این وضعیت قرض دهنده از ناحیه قرض دادن سود و اضافه‌ای به دست نمی‌آورد اما از ناحیه اجاره کردن منتفع می‌شود. اما چنانچه در قرارداد جای شرط و مشروط عوض شود یعنی شخص مبلغی را قرض دهد

به شرط اینکه مقروض خانه‌اش را به مبلغی اندک اجاره دهد در این صورت قرض با بهره به طور مستقیم انشا شده است و تحت تحریم قرار می‌گیرد.

ملاحظه‌ای که بر این دیدگاه مطرح است این است که دارای یک توجیه قابل فهم نمی‌باشد. یعنی تحریم ربا مختص به جایی است که ربا به طور مستقیم انشا شده باشد، اما چنانچه به طور غیر مستقیم انشا شود حرام نخواهد بود، پس مفسده در خود ربا نیست بلکه در انشای آن می‌باشد و به همین دلیل می‌بایست آنرا به صورت تعبدی پذیرفت. در حالیکه احکام شرعی در معاملات معمولاً دارای توجیهات عقلایی می‌باشد و ظاهر دلایل تحریم ابای از تعبدی بودن دارد.

ب- موضوع تحریم ربا، زیاده بر اصل دین می‌باشد که در برابر زمان قرار دارد (هادوی تهرانی، ۱۳۷۱، ص ۲۶). تفاوتی ندارد که دین چگونه ایجاد شده است: از طریق قرض، معامله، مهریه و... و تفاوتی ندارد که زیاده چگونه الزام شده است: به طور مستقیم و تحت قرارداد قرض یا غیر مستقیم از طریق قرارداد نقد و نسیه و امثال آن. بنابراین راه‌هایی که برای فرار از ربا مطرح می‌شوند چنانچه همان نتیجه را به وجود بیاورند حرام خواهند بود، زیرا روایاتی که چنین راه‌هایی را تجویز می‌کنند در تعارض با آیات قرآن قرار می‌گیرند در نتیجه از اعتبار ساقط خواهند بود.

ملاحظه این دیدگاه آن است که با سایر احکام شریعت همانند پذیرش معاملات نسیه و پیش خرید (سلف) سازگاری ندارد. در این معاملات زمان به عنوان ویژگی کالا تلقی می‌گردد و به همین دلیل ارزش متفاوتی پیدا می‌کند، یعنی زمان به عنوان یک ویژگی کالا بخشی از بهای کالا را به خود اختصاص می‌دهد و این مفاد «للاجل قسط من الثمن» می‌باشد، بنابراین می‌توان گفت هرچند زمان به تنهایی دارای ارزش مالی نیست اما هنگامی که به اموال تعلق می‌گیرد ارزش مالی اموال را تغییر می‌دهد.

نکته دیگر آن است که زمان دار بودن اختصاص به اموال حقیقی نداشته و در اموال اعتباری نیز جریان دارد. پس همانطور که با کاهش زمان پرداخت می‌توان بخشی از ارزش مال را کاست با افزایش زمان پرداخت نیز می‌توان به ارزش بدهی افزود و التزام به آن دست برداشتن از حرام بودن ربا است، در نتیجه تحریم ربا را نمی‌توان بر مبنای تقابل زمان و ارزش مالی تحلیل نمود. بنابراین تحریم ربا همانند دیدگاه قبلی مبتنی بر

تعبد خواهد بود، در این صورت امکان چاره جویی برای تخلص از ربا مشروع خواهد شد، مطلبی که این دیدگاه از پذیرش آن امتناع می‌نماید.

۴-۲. ماهیت ربا در دیدگاه اختیار شده

به نظر می‌رسد ماهیت ربا نیازمند تبیینی است که هم با اقتضائات سایر احکام سازگار باشد و هم دارای توجیه عقلایی باشد. کسانی که تحریم ربا را تعبدی می‌دانند به این معنا است که نمی‌توانند توجیه عقلایی برای آن ارائه دهند. کسانی که ربا را زیاده در برابر زمان می‌دانند هر دو مشکل پیش روی آنان قرار دارد؛ نخست آنکه نمی‌توانند توجیه منطقی برای تحریم آن ارائه دهند، زیرا زمان به عنوان یک ویژگی اموال، همانند سایر ویژگی‌ها نظیر نوع کاربری، رنگ و حجم برای انسان‌ها دارای ارزش بوده و حاضر هستند در برابر آن از اموال خود بگذرند؛ یعنی انسان‌ها حاضر هستند برای آنکه یک مال را زمان بیشتری در اختیار داشته باشند پرداخت بیشتری انجام دهند همچنان که در مورد سایر ویژگی‌ها این کار را انجام می‌دهند. بنابراین رباخواری همانند سایر معاملات می‌باشد.

مشکل دوم آن است که در شریعت، معاملاتی پذیرفته شده که در آن‌ها ارزشمند بودن زمان به طور مستقیم دیده می‌شود مانند معامله نسیه و سلف. آشکار است که تفاوت ارزش آن‌ها با معامله نقدی فقط به دلیل زمان است. پذیرش این تقابل به قدری است که اصطلاح «للاجل قسط من الثمن» یعنی زمان بخشی از بهای کالا است در میان فقها مشهور شده است. لازم به ذکر است که پول‌های اعتباری در نگاه فقها و عقلا، مال شمرده می‌شود، بنابراین احکام مال بر آن جاری خواهد بود.

به نظر می‌رسد خصوصیت بارز ربا آن است که مالک و قرض دهنده بیش از اصل مال خود را از قرض گیرنده می‌ستانند در حالی که هیچ ضمانتی نسبت به اصل مال ندارد. به گونه‌ای که هر خسارتی که بر اصل سرمایه وارد شود بر عهده قرض گیرنده بوده و قرض دهنده هیچ مسئولیتی نسبت به آن ندارد. بنابراین قرض دهنده اضافه‌ای به دست می‌آورد بدون آنکه هیچ مسئولیتی در مقابل آن داشته باشد و به همین دلیل گرفتن این اضافه ظلم شمرده شده است. زیرا گرفتن مازاد بر اصل دین نه مبتنی یک فعالیت

اقتصادی می‌باشد و نه مبتنی بر تقبل مسئولیت معامله‌ای، بنابراین هیچ توجیه عقلایی برای گرفتن این زیاده وجود ندارد.

آنچه به عنوان تفاوت بین ارزش کالای حال و آینده مطرح می‌باشد و یا به گفته بوهم باورک شیوه‌های تولیدی زمان‌بر، مولدتر بوده و به تبع آن ارزشمندتر خواهند بود، هر چند صحیح است اما این ارزشمندی مبتنی بر پذیرش مسئولیت کالا در طول زمان می‌باشد که در ربا وجود ندارد. به نظر می‌رسد تفاوت بهره و ربا در همین مسئولیت نهفته است. ما در بحث قبلی نشان دادیم هرگاه سودی بدون مسئولیتی در مقابل آن به وجود آید، ممنوع است و گفتیم احتمالاً تحریم ربا مبتنی بر همین اصل وضع شده است.

نتیجه‌گیری

براساس مباحث ارائه شده می‌توان گفت در فرایند تولید در فاصله بین انتخاب و کسب نتایج تغییرات غیرقابل پیش بینی اتفاق می‌افتد به طوری که در میان شرایط واقعی و پیش‌بینی شده تفاوت خواهد بود و احتمال خسارت کاملاً وجود دارد، بنابراین برای انجام تولید باید کسی این احتمال خسارت را تحمل کند تا جریان تولید شروع شود و چون تحمل این خسارت دارای ارزش اقتصادی می‌باشد، مستحق سهمی از تولید نیز خواهد بود. در یک محیط نامطمئن صاحبکار اقتصادی دو وظیفه کنترل و ضمانت بر عهده دارد، وظیفه کنترل و هدایت را عامل در این عقود متحمل می‌شود و صاحب سرمایه عدم اطمینان را پذیرفته و با تحمل خطر و خسارت احتمالی وظیفه ضمانت را می‌پذیرد.

بر اساس مباحثی که در اصل ربح ما لم یضمن مطرح نمودیم رهنمودهای بسیار مهمی در انتشار اوراق بهادار اسلامی مطرح می‌گردد. در طراحی این اوراق باید توجه نمود که هر نوع قراردادی که ایجاد شود، چنانچه ضمانت فرد نسبت به سرمایه مالی از بین برود کسب سود از آن با اشکال مواجه خواهد شد. به طور مثال چنانچه در صکوک اجاره برای کاهش ریسک ناشی از افت قیمت مال الاجاره، همراه با خرید اوراق صکوک، اختیار فروش نیز در اختیار سرمایه‌گذاران قرار بگیرد تا در صورت کاهش

قیمت بتوانند دارایی‌های اجاره داده شده را در پایان قرارداد اجاره به قیمت اسمی به مالک اولیه (بانی) بفروشند (ندری، ۱۳۸۸، ش ۳۷)، این صکوک با اصل مطرح شده منافات داشته و مشروعیت آن از دست می‌رود.

در بازارهای مالی نیز فعالیت‌های اقتصادی برای دستیابی به سود در یک محیط نامطمئن انجام می‌شود. معامله کنندگان در این بازار فقط به این دلیل که پیش‌بینی می‌کنند قیمت محصولات مالی در آینده افزایش می‌یابد به خرید آن اقدام می‌کنند و یا با انتظار کاهش به فروش آن‌ها اقدام می‌کنند. آنچه در این بازار می‌تواند منشا سود و درآمد شود تحمل ریسک و خطر می‌باشد، بطوری که با تحمل یک ریسک بالا احتمال دریافت سود بیشتر میسر می‌گردد. اگر اینگونه معاملات براساس تحولات بازارهای حقیقی کالا شکل گیرد و مبتنی بر جریان‌ات واقعی تولید و توزیع ثروت باشد دارای فوائد اقتصادی خواهد بود. از جمله این فوائد عبارتند از:

۱. در اختیار داشتن طیف وسیعی از ریسک و بازدهی برای برطرف کردن نیازهای سرمایه‌گذاری
۲. پخش مالکیت منابع تولید در میان افراد جامعه
۳. افزایش پس انداز
۴. متنوع بودن منابع تامین مالی
۵. کاهش هزینه تامین مالی

البته ممکن است انجام معاملات صوری، پخش شایعات، تبانی برای استفاده از موقعیت‌های خاص و امثال آن منافع چنین بازاری را مخدوش نماید و ارتباط این بازار را با واقعیت‌های اقتصادی جامعه از میان بردارد و به سوی معاملات قمار بکشاند، در چنین صورتی صحت و مشروعیت معاملات مخدوش می‌گردد اما راه‌هایی برای هدایت بازار به سوی انجام معاملات صحیح و دوری از قمار می‌توان مطرح نمود مانند:

۱. نظارت بر عملکرد شرکت‌های مالی و سرمایه‌گذاری
۲. کنترل قیمت‌ها از طریق ایجاد سقف و کف قیمت برای اوراق بهادار
۳. تنظیم یک نظام مالیاتی برای جلوگیری از انگیزه‌های قمار بازی (به طور مثال بر سودهای حاصل از معاملات مالیات تصاعدی بسته شود).

شریعت اسلام اتخاذ روش‌هایی برای کاهش خسارت و زیان احتمالی را در مقابل پرداخت مالی قبول می‌نماید مشروط بر آنکه با بازارهای حقیقی مرتبط باشد و حالت قمار نداشته باشد. آشکار است در قمار آنچه اتفاق می‌افتد توزیع درآمد براساس احتمال وقوع یک رویداد می‌باشد بدون آنکه با معاملات کالاها و خدمات ارتباط واقعی داشته باشد، در حالی که معاملات در بازارهای مالی براساس بازارهای حقیقی صورت می‌گیرد. برای روشن شدن موضوع می‌توان گفت اگر نسبت به افزایش یا کاهش قیمت یک سهام شرط بندی شود عنوان قمار داشته و حرام است. اما اگر خود سهام به امید افزایش قیمت خریداری یا فروخته شود عنوان قمار نداشته و جایز است زیرا در معامله اول درآمد به دست آمده هیچ ارتباط واقعی با تغییرات قیمت سهام نداشته و تنها یک ارتباط قراردادی و اعتباری با تغییرات قیمت سهام دارد و این مجوز کسب درآمد نمی‌باشد. در حالی که در قرارداد دوم کسب درآمد ارتباط واقعی با افزایش قیمت سهام دارد.

یادداشت‌ها

1. indicator
2. The value of any commodity, therefore, to the person who possesses it, and who means not to use or consume it himself, but to exchange it for other commodities, is equal to the quantity of labour which it enables him to Purchase or command. Labour, therefore, is the real measure of the exchangeable value of all commodities (Smith, 1961, p.44).
3. Repeated reflection and inquiry have led me to the somewhat novel opinion, that value depends entirely upon utility. Prevailing opinions make labour rather than utility the origin of value; and there are even those who distinctly assert that labour is the cause of value. I show, on the contrary, that we have only to trace out carefully the natural laws of the variation of utility, as depending upon the quantity of commodity in our possession, in order to arrive at a satisfactory theory of exchange, of which the ordinary laws of supply and demand are a necessary consequence. This theory is in harmony with facts; and, whenever there is any apparent reason for the belief that labour is the cause of value, we obtain an explanation of the reason. Labour is found often to determine value, but only in an indirect manner, by varying the degree of utility of the commodity through an increase or limitation of the supply (Stanly, 1888, p.2)

4. As soon as land becomes private property, the landlord demands a share of almost all the produce which the labourer can either raise, or collect from it. His rent makes the deduction from the produce of the labour which is employed upon land.

It seldom happens that the person who tills the ground has wherewithal to maintain himself till he reaps the harvest. His maintenance is generally advanced to him from the stock of a master, the farmer who employs him, and who would have no interest to employ him, unless he was to share in the produce of his labour, or unless his stock was to be replaced to him with a profit. This profit makes a second deduction from the produce of the labour which is employed upon land (Smith, 1976, p.83).

۵. نظریه نئوکلاسیک‌ها در زمینه توزیع درآمد مبتنی بر همگن بودن کالاهای سرمایه‌ای می‌باشد و در صورت ناهمگن بودن لازم است با کمیت واحدی بتوان آن‌ها را بیان نمود تا امکان رتبه بندی فراهم شود. معمولاً این کار با ارزشگذاری بر حسب قیمت‌های جاری صورت می‌گیرد. ارزشگذاری کالاهای سرمایه‌ای به دلیل دوام بودن به صورت ارزش حال و با استفاده از نرخ بهره انجام می‌شود اما مشکل اینجا است که با تغییر نرخ بهره رتبه بندی کالاهای سرمایه‌ای نیز تغییر می‌کند. برای مثال ممکن است با افزایش دستمزدها و کاهش سود ترکیب B که از سرمایه بیشتری استفاده می‌کند بجای ترکیب A که از کار بیشتری استفاده می‌کند به کار گرفته شود اما با افزایش بیشتر در دستمزدها ممکن است بار دیگر روش A به دلیل کاهش هزینه مورد توجه قرار گیرد. در اینصورت ساختار منحنی‌های تولید یکسان فرو می‌ریزد و دست یافتن به ترکیب بهینه طبق روش‌های متداول امکان پذیر نخواهد بود. در اقتصاد سنتی سهم‌های درآمدی نتیجه روابط قیمت‌های محصول نهایی است و با این سخن که خود روابط قیمت‌ها به توزیع درآمد وابسته بوده و بر حسب تغییر نسبت سود به دستمزد تغییر می‌یابند سازگاری ندارد.

۶. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ: رَجُلٌ مُسْلِمٌ اِحْتِاجَ إِلَى بَيْعِ دَارِهِ فَجَاءَ إِلَى أُخِيهِ - فَقَالَ أُبَيْعُكَ دَارِي هَذِهِ - وَ تَكُونُ لَكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ لِغَيْرِكَ - عَلَى أَنْ تَشْتَرِيَ لِي إِنْ أَنَا جِئْتُكَ بِمَنْبَاهَا إِلَى سَنَةِ - أَنْ تَرُدَّ عَلَيَّ فَقَالَ (عليه السلام) لَا بَأْسَ بِهَذَا - إِنْ جَاءَ بِمَنْبَاهَا إِلَى سَنَةِ رَدَّهَا عَلَيَّ - قُلْتُ فَإِنَّمَا كَانَتْ فِيهَا غَلَّةٌ كَثِيرَةٌ فَأَخَذَ الْغَلَّةَ - لِمَنْ تَكُونُ الْغَلَّةُ - فَقَالَ (عليه السلام) الْغَلَّةُ لِلْمُشْتَرِي - أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَوْ احْتَرَقَتْ لَكَانَتْ مِنْ مَالِهِ» (الحر العاملي، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳).

۷. معانی گوناگون برای این روایت مطرح است که در مقاله آیت‌اله سبحانی در مجله فقه اهل بیت (ع) بیان شده و می‌توان به آن‌ها رجوع نمود (سبحانی، ۱۳۸۳، ص ۴۲).

۸. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُ لِي عَلَى الرَّجُلِ دَرَاهِمٌ - فَيَقُولُ أَحْرَبُنِي بِهَا وَ أَنَا

أَرْبُحُكَ - فَأَبِيعُهُ جَبَّةً تُقَوِّمُ عَلَى بَالْفِ دِرْهَمٍ بَعْشَرَةٍ أَلْفِ دِرْهَمٍ - أَوْ قَالَ بَعْشَرِينَ أَلْفًا وَ أَوْخَرَهُ بِالْمَالِ قَالَ لَا بَأْسَ» (الحر العاملی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱۲).

کتابنامه

قرآن کریم

باربر، ویلیام (۱۳۷۰)، *سیر اندیشه‌های اقتصادی*، ترجمه حبیب اله تیموری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

تفضلی، فریدون (۱۳۷۲)، *تاریخ عقاید اقتصادی*، تهران: نشر نی.

سبحانی، جعفر (۱۳۸۳)، «دو معامله در یک معامله»، *فقه اهل بیت*، س ۱۱، ش ۴۲، تابستان ۱۳۸۳، صص ۱۷۹-۲۰۲.

الحر العاملی، محمد بن الحسن (۱۴۱۲ق.)، *وسائل الشیعه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۶.

حسین زاده بحرینی، محمد حسین (۱۳۷۵)، «بررسی فقهی و اقتصادی سود تضمین شده (علی الحساب) در سیستم بانکداری»، *پژوهش‌های اجتماعی اسلامی*، س ۲، ش ۴، بهار ۱۳۷۵، صص ۱۸۹-۲۱۰.

داب، موریس (۱۳۸۱)، *تئوری‌های ارزش و تولید از زمان آدام اسمیت*، ترجمه حبیب اله تیموری، تهران: نشر نی.

ژید، شارل و ریست، شارل (۱۳۷۰)، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه کریم سنجابی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱.

السند، محمد (۱۳۸۱)، *فقه الحیل الشرعیة*، قم: دار الغدیر.

الصدر، السید محمد باقر (۱۹۸۶م.)، *اقتصادنا*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

مصباحی مقدم، غلامرضا و صفری، محمد (۱۳۸۸)، «بررسی درآمد حاصل از تحمل ریسک از دیدگاه آموزه‌های اسلامی»، *اقتصاد اسلامی*، س ۹، ش ۳۶، زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۱۷-۱۴۸.

هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۱)، «الربا و حیله»، *مجموعه مقالات کنگره بین المللی شیخ مفید(ره)*، قم: کنگره هزاره شیخ مفید(ره).

Stanly, Jevons W. (1888), *The Theory of Political economy*, London: Macmillan.

Smith, Adam (1976), *An Inquiry into the Nature and Causes of The Wealth of Nations*, Oxford: Oxford University, Vol. 1.